

موضوع: تاریخ و تمدن ایران  
 شماره ثبت: ۱۰۰۰۰  
 شماره قفسه: ۱۰۰۰۰  
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰/۰۱/۰۱  
 شماره ثبت: ۱۰۰۰۰  
 شماره قفسه: ۱۰۰۰۰  
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰/۰۱/۰۱  
 شماره ثبت: ۱۰۰۰۰  
 شماره قفسه: ۱۰۰۰۰  
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰/۰۱/۰۱

موضوع: تاریخ و تمدن ایران  
 شماره ثبت: ۱۰۰۰۰  
 شماره قفسه: ۱۰۰۰۰  
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰/۰۱/۰۱  
 شماره ثبت: ۱۰۰۰۰  
 شماره قفسه: ۱۰۰۰۰  
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰/۰۱/۰۱  
 شماره ثبت: ۱۰۰۰۰  
 شماره قفسه: ۱۰۰۰۰  
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰/۰۱/۰۱

## سندباد



قرن دوم اسلامی که از لحاظ ظهور نحل و مذاهب جدید و تعارض افکار و عقاید گوناگون فلسفی و دینی از قرون بر آشوب و قیل و قال اسلامی بشمار میرود در ایران باحوادث خونینی آغاز و انجام می پذیرد که بیشتر جنبه ملی آمیخته بقایید زرتشتی و مانوی و مزدکی داشته است .

مسلم است که بروز این حوادث مولود علل و نوامیسی تاریخی بوده که آن علل و نوامیس از عوامل مؤثر نشوء و نمای آنها محسوب میشود .

(۶) نخست آنکه ایرانیان از همان آغاز غلبه عرب و اقراض دولت ساسانی باطناً با تسلط و نفوذ اعزاب مخالف بودند و اگرچه در ظاهر تازیان مملکت ایران را تسخیر کردند ولی کشور دل ایرانیان را نتوانستند مسخر خود سازند بخصوص در زمان حکومت بنی امیه بواسطه ظلم و ستمی که بر ملل غیر عرب ( موالی ) بویژه ایرانیان روا میداشتند این تنفر شدت یافت و بسرای برانداختن تسلط ایشان منتظر آن شدند که اگر فرصتی یابند نفرت درونی خود را آشکار کرده و علناً علم طغیان برضد آنان برافرازند و خویشان را از زیر بار گران بر ننگ و عار ایشانرها سازند . دوم آنکه اطلاعات و سنن و روایات ایرانی که مشحون بشرح عظمت و افتخارات ایران گذشته بود و سینه بسینه از نسلی به نسلی منتقل میگشت هنوز در حالت سادگی و بی آلاچی خود باقی بود و این آداب و رسوم و عقاید زرتشتی و مانوی چون باروح و ذوق ایرانی مطابقت و هماهنگی داشت بعضی پیدا شدن فرصت دوباره ظهور خود را از سر میگرفت .

از سوی دیگر دهقانان ایرانی که خداوندان زمین و آب بودند و از توانگران بشمار میرفتند و در نواحی

مختلف ایران میزیستند و خاصه در خراسان و بلاد دور از پایتخت عرب نفوذ بیشتری داشتند هنوز بنا اکثریت قابل ملاحظه ای در ایران وجود داشتند و اغلب آنان دین اسلام را نپذیرفته و آننانکه آن را قبول کرده بودند به آن دین لاقید بودند و برای فرار از جزیه ( مالیات مذهبی ) بساعل سیاسی و اقتصادی دیگر خود را اسام مسلمان میخواندند و هر گاه از ستم و بیاد فرمانروایان عرب ببتک میآمدند طبع ساده و نقش پذیر ایشان عقایدی را که با معتقدات تازیان مخالف بود می پذیرفتند و با مبدعان آن عقاید و افکار که جز متزلزل ساختن ارکان سلطه عرب و تجدید مجدد عظمت ایران قصد و نیتی نداشتند همداستان میشدند و بیاری و مظاهر آنان بر میخواستند .

(۷) نهضت ابو مسلم خراسانی نخستین جنبش ضد عربی بشمار میرود . با تخراب حکومت بنی امیه و ظهور خلافت عباسی انجامید این نهضت گرچه بدست ایرانی ایجاد شد ولی سرانجام برای ایرانی سودمند واقع نگشت و بنفع عنصر عربی دیگری که در غدرو ناجوانمردی و دشمنی و تعدی با ایرانیان کمتر از سلف خود نبود تمام شد ولی باز ایرانی از پای نشست و برای تجدید استقلال و عظمت خود بی دری نهضت هائی چون سنبادی و به آفریدی و مقنی بوجود میآورد تا سرانجام بادست رادمرد سیستانی یعقوب بن لیث صفاری با استقلال خود نائل گردید .

موضوعی که در این گفتار مورد بحث ما است داستان سنباد است مختصر کلام آنکه وی مردی بود زرتشتی و پس از کشته شدن ابو مسلم بخونخواهی او برخاست و در شهری بر اموال و خزاین او دست یافت و بیروان بسیار فراهم آورد منصور خلیفه لشکری بدفع او فرستاد

وسنباد مغلوب گشت و بسوی طبرستان گریخت و در بین راه بقتل رسید.

پیش از آنکه بتفصیل حال وی بپردازیم به بحث لغوی درباره کلمه سنباد پرداخته گوئیم که کلمه سنباد کلمه ایست فارسی که از روی طرز ساختمان و مقایسه با کلمات نظیر آن ظاهراً بزبان پهلوی «سنبات» و مانند کلمه آذرباد «آتوریات» مرکب از دو جزء است که جزء اخیر آن همان پسوند : بات ، باد- ، بت ، بد است که در زبان پهلوی و پارسی بمعنی حافظ و پناه دهنده و نگهبان میباشد.

سنباد در خط و زبان فارسی به املاهای مختلف از قبیل «سنباد، سنباد، سنباط، سنباط، سنباط، سنباط» نوشته شده است. در تاریخ ارمنستان باین نام بسیار بسر میخوریم ظاهراً انتقال این نام بزبان ارمنی در چند قرن پیش از دوه اسلامی بوده و ممکن است در زمان پادشاهان اشکانی که شمار بسیاری از لغات پهلوی بتوسط خانواده های پارسی ساکن ارمنستان بآن زبان راه یافته و بزبان ارمنی داخل شده باشد. یکی از «سنباط» هائی که در تاریخ ارمنستان ایرانی ممکن است با «سنباط» مورد بحث ما از الحافظ قریب العهد و همنام بودن مشتبه گردد «سنباط» پندرسهیل است که با «سنباط» مورد گفتگوی ما هیچگونه ارتباطی ندارد.

چنانکه ابوحنیفه دینوری در کتاب اخبار الطوال (۱) مینویسد سهیل پسر سنباط خدایگان و صاحب ناحیه اراض بود و در آنگاه که بابک خرم دین از افشین سردار معتصم خلیفه شکست یافت بالباس مبدل آهنگ قرار بسوی روم داشت چون از ناحیه روم و دارس بگذشت سنباط او را بشناخت و ویرا بگرفت و به افشین تسلیم نمود.

عونی صاحب جوامع الحکایات مینویسد : سنباط «اگرچه ترسا بود اما (سابقاً) بدست او (بابک)

افتاده بود و بمال بسیار خود را باز خریده بود و گویند (بابک) تا آنگاه که بامادر و خواهر او سفاح نکرد او را طلاق نکرد.

اما بنابنوشته مورخان ارمنستان سهیل پسر سنباط از شاهزادگان ارمنستان بود و بابک خرم دین در روز گاری که «باگراد- باگرا دونی» در آنسر زمین فرمانروائی داشت بارمنستان حمله برد و باگراد مزبور که از خویشان سنباط بود پس از هال (۲) حکمران ارمنستان شد و از ۲۰۳ تا ۲۲۰ هجری مطابق ۸۱۸ تا ۸۳۵ میلادی حکومت آنسر زمین را داشت و پس از آنکه بابک لشکریان مأمون را شکست داد و رای گرفتن ارمنستان را داشت سهیل پسر سنباط با اعراب متحد شد و بیاری ایشان و سرانجام چنانکه گفتیم سهیل پسر سنباط بر بابک بحیلت دست یافت و او را تسلیم اعراب کرد.

باید دانست که سهیل پسر سنباط سابقاً در نزد خلیفه در بغداد بکروگان میزیست و چون خزیمه این حازم تیمی در ۱۹۲ هجری از حکومت ارمنستان خلع شد و هال از جانب خلیفه مأمور ارمنستان شد سنباط را از بغداد بر سرداری ارمنستان منصوب کردند و او به همراهی هال بارمنستان بازگشت این سنباط (سنباط) پسر آشوت (۳) نخستین پادشاه باگرانی یا باگرانی ارمنستان بود آشوت از سال ۸۸۵ تا ۸۹۰ میلادی پادشاهی ارمنستان کرد و در تاریخ ارمنستان بنام آشوت مساگر (۴) معروف است پس از او پسرش سنباط اول (۵) پادشاهی رسید و افشین سلطنت او را برصیبت شناخت (۶).

در دنباله بحث لغوی راجع به سنباط این نکته را متذکر میگردیم که کلمه سنباط گذشته از اینکه برای اسم شخص بکاررفته برای نام شهر و محل نیز استعمال شده است. در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب از شهری بنام سنباطمان یاد شده و مینویسد : «سنباطمان

- (۱) ص ۳۴۰ چاپ مصر. (۲) Haul (۳) ابن حوقل در جغرافیای خود موسوم به صورة الارض او را سنباط پسر آشوت ضبط کرده و مینویسد که یوسف بن ابی ساج کشور وی را برخلاف حکم خدا و رسول بگرفت. ابن حوقل ص ۳۵ طبع لیدن ۱۹۳۹ کذا اصطخری طبع لیدن ص ۱۸۸ و ۱۹۴ راجع به این سنباط و جنگهای او با ابن ابی ساج بشهریاران گمنام مرحوم کسروی بخش نخستین ص ۱۰۵ (۴) Messagèur (۵) در کتاب حدود العالم طبع تهران ص ۹۳ بشاهی بنام سنباط اشاره شده مینویسد «سنتگان شهری است و او را ناحیتی بزرگ است و پادشاهی سنباط است و این شهر از ازمیه است» (۶) رجوع شود به مجله مهر سال دوم شماره یک مقاله آقای سعید نفیسی

شهری است اندر آخر حدشکی (۱) و اورا حصار بست  
 استوار و این هر دو شهر آبادانند  
 در شرح قاموس (۲) مینویسد که : « سنباط بضم  
 اول از اعمال مصر است و محمد بن عبدالصمد فقیه از آنجا  
 است »  
 یا قوت در معجم البلدان (۳) در بیان سنباط مزبور مینویسد  
 که « سنباط که آنرا سنبوطیه گویند شهر کوچک زیبائی  
 است در جزیره قوسینا از نواحی مصر »  
 یا قوت باز در باره شهری بنام سنباذ مینویسد که  
 « سنباذ بضم سین آبادی معروفست » و نیز مینویسد که  
 سنباذین بلفظ تشبیه شهر بزرگی است نزدیک هنا از بلاد  
 عواصم « (۴) »

(۱) «شکی ناحیتی است از ارمینیه آبادان و بانست و درازی وی هفتاد فرسنگ است و اندروی مسلمانان اند  
 و کافران » حدود العالم چاپ تهران ۹۳ - ۹۴  
 (۲) شرح قاموس چاپ تهران  
 (۳) معجم البلدان یا قوت طبع مصر  
 (۴) ولایات بین حلب و انطاکیه را عواصم میگویند.

# Galileo Galilei

## میکل فاراده

فیزیک دان و عالم معروف بعدم لیاقت خود در نگارش نامه ای عاشقانه  
 اعتراف میکند

فاراده دانشمند معروف انگلیسی که کشفیات و بررسی های ذیقیمت او در علم فیزیک راه  
 را برای علوم و صنایع جدید بخصوص الکتریسیته باز کرده در سالهای ۱۸۱۷-۱۷۸۱  
 میزیسته است . يك نامه بی تاریخ از این عالم معروف نشان میدهد که ممکن است  
 دانشمندی چون او با کشفیات و حل مسائل مشکل فیزیکی - از عهده نگارش يك نامه  
 ساده عاشقانه بر نیاید .

### نامه اول: مطالبات علمی

### بنگاه شاهی

غروب پنجشنبه دسامبر سال ۱۸۲۰

سارای هیزم - مابه کمال تعجب است که تا چه اندازه حالت جسم در وضع روحی انسان تاثیر دارد  
 امروزم سراسر در این اندیشه گذشت که چگونه هنگام غروب خواهم توانست از نتیجه افکار و اندیشه های روز  
 يك نامه جالب و سرور انگیز بنویسم ، اما اکنون آنقدر خسته ام و هنوز آنقدر کار دارم که افکارم گیج و  
 خسته گرد تو سرگردان است اما در ضمن قدرت ایضاً هم ندارد که لحظه ای چند از حرکت باز ایستاده بشه  
 تعیین بپردازد . باور کن که میخواهم هزاران قسم از احساسات قلبی خود را نسبت بتو برایت بگویم ولی  
 افسوس که میدانی با قلم و نگارش سروکاری ندارم و شایسته این عمل نیستم - با وجود این هنگامی که بنویس  
 میاندیشم آهن ، فولاد ، جیوه ، آزمایش و بنجام چیز دیگر از تخیلات حرفه ایم مراجع و انداخته و بطرف «معنای حماقت  
 و نادانی» پیش میبرند .

پس از نگارش این نامه عاشقانه! چندان طولی نکشید که «سارا برنارد» با «میکل فاراده» ازدواج کرده زن فدائی او شد و سالهای دراز هم بخوشی و سعادت باهم زندگی کردند.